

سرنگون کردن رژیم

این فصل از کتاب «زمان انتخاب» باینکه عنوانش «سرنگون کردن رژیم» است ولی به سرنگون کردن مبارزه بیشتر نزدیک است. در این نقد تحقیقی، موضوعات زیربشرح، رفته است

ماهیت سوال مصاحبه کننده، جاسوسی و پلیسی است - حدمصاحبه کننده - تحقیر مصاحبه کنندگان و ارباب جراند ایرانی- اولین سوال مصاحبه کننده- اماپاسخ اعلیحضرت- آرمان اعلیحضرت - پیروزی دردامان خیال- اصراردرسایه نشینی- قاطعیت و شخصیت - اشاره تعبیرپذیر- ادامه سوالات - سوال و جوابی بسیارمهم - برگردیم به پاسخ اعلیحضرت - هویت سازی آخوند و ترک هویت ما- وحشت ازفرماندهی.

مصاحبه کننده پرسیده است:

مشخصاً چگونه در نظر دارید که رژیم را سرنگون کنید؟

ماهیت سوال مزبور جاسوسی و پلیسی است.

ماهیت جاسوسی دارد، بدان جهت که دانستن برنامه و استراتژی و کیفیت و امکانات یکطرف برای طرف دیگر درگیر در مبارزه و یاجنگ ازاهمیتی برخوردار است که جز از طریق جاسوسی دست یابی به آن ممکن نیست. حساسیت به موضوع فوق، سبب گردیده که قوانین کشورها برخورد سختی باین قبیل کسب اطلاعات و جاسوسی داشته باشند و عنوان اتهام «ایجاد استعداد» رابکارگیرند ازباب مثال، سربازی که از کیفیت و مصالح سنگرش باکسی گفتگو کرده، دادگاه اتهام جاسوسی و ایجاد استعداد نظامی برای دشمن را منطبق با عمل او دانسته است.

ماهیت پلیسی دارد زیرا پلیس جنائی و یادادستانها با طرح چنین سوالاتی میخواهند از وقوع جرم جلوگیری کنند و یا با اطلاعاتی که بدست میاورند، عوامل جرم را شناسایی و متوقف کنند و اینجاست که مسئله همکاری متهم با عدالت که مسئله مهمی در رسیدگی و صدور حکم است و در اصطلاح گفته میشود «متهم با پلیس وقوه قضائیه همکاری کرده است» پیش میاید.

واژه «مشخصاً» که در سوال مصاحبه کننده جاسازی شده به معنای دقیق و جدا جدا بودن است و همان عبارتی است که مامورین پلیس و بازجویان در تحقیقات از متهمین بکار میبرند.

حد مصاحبه کننده

مصاحبه کننده نمیتواند در نقش پلیس و یادادستان عمل کند، در این صورت، از حد مطبوعاتی و خبرنگاری خود تجاوز کرده و مصاحبه شونده حق دارد باتذکر به مصاحبه کننده، از ادامه مصاحبه باز ایستد.

ناگفته نماند که کیفیت سوالاتی که مصاحبه کننده مطرح میکند معیاری است برای سنجش حسن نیت و بیطرفی و دانش و شعور سیاسی او، بعلاوه اعتبار و حیثیت و موقعیتی که برای سوال شونده قائل است.

تحقیر مصاحبه کنندگان ایرانی

ویراستار کتاب این قبیل سوالات مصاحبه کننده را که در این مصاحبه موارد متعدّد دارد و خارج از ضابطه مصاحبه و روزنامه نگاری بوده و جنبه جاسوسی و پلیسی و بازجویی داشته و دارد، بقال تبرّ و شخصیت مصاحبه کننده گرفته و محکم به سر روزنامه نگاران ایرانی خارج از کشور کوبیده و خفت راسزاوار آنها کرده است.

باتفاق به نوشته او در پشت جلد کتاب زمان انتخاب رجوع میکنیم:

«ملاحظه کاری، تعارف ورودر بایستی، آفتی است که مصاحبه را خالی از ارزش و اعتبار میسازد خلاف این رادر همین مصاحبه میشل تیمن باشاهزاده رضاپهلوی خواهید یافت. میشل تیمن برخلاف ژورنالیست های خودمان، نه، آرد بردهان دارد و نه تعارف بلد است و به هیچوجه اهل ملاحظه کاری و خجالت نیست تاجائی که بعضاً از عرف ژورنالیسم فاصله گرفته و خود را برمسند دادستانی احساس کرده و شخصی ترین (بخوانید جاسوسی ترین) و بی پرده ترین سوالات را مطرح میکند، که تردیدی ندارم هیچ مصاحبه گرایرانی ولو مخالف نظام شاهنشاهی و شاهزاده به خود اجازه طرح چنین سوالات جسورانه ای رانمیدهد. ویراستار

ویراستار بانکه تشخیص داده که مصاحبه کننده از حد روزنامه نگاری و مصاحبه فاصله گرفته و درمسند دادستانی مصاحبه کرده یعنی بجای مصاحبه بازجویی کرده، معهدا غافل بوده که مصاحبه کننده حق بازجویی و ایفای نقش دادستانی راندارد و این تخلف آشکار و جابجائی موقعیت اعلیحضرت رابایک متهم، به حساب باارزش و معتبربودن مصاحبه منظورداشته و عجب اینجاست که رعایت اصول مصاحبه و نزاکت روزنامه چی های ایرانی رابه حساب داشتن آرد بردهان آنها گرفته است.^۱

برداشت، این است که ویراستار نه به آداب معمول مصاحله و عرف روزنامه نگاری آگاه است و نه به منش ویاورها و احترامات قلبی ایرانیان به شاه.

حاشیه = این اولین مصاحبه ویا نوشته اعلیحضرت است که ویراستاری شده است و این بدان معنی است که روی عبارات چه از نظر منطوق و مفهوم و معنا، دقت و توجه شده و چیزی نیست که باب تحریف ویا تغییر را شامل گردد ویراستار، تنها معلم دیکته و انشاء نیست پاسدار اعتقادات، اعتبارات و شخصیت نویسنده هم هست (پایان حاشیه)

اما پاسخ اعلیحضرت

اعلحضرت هیچ توجهی به ماهیت سوال، که یک سوال اطلاعاتی و جاسوسی است و نباید مطرح شود ویا سخ آن میتواند بهر طریق مورد استفاده جمهوری اسلامی قرارگیرد، نفرموده اند، و بجای اینکه حیرت خودشان را از چنین سوالی نشان بدهند، با اشتیاق تمام نخست آرمان خودشان و سپس استراتژی براندازی رژیم رامطرح میفرمایند.

نمیتوان باورکرد، کسی درمبارزه علیه یک رژیم ستمگر باشد و استراتژی مبارزه خود را آشکار کند (استراتژی غیراز هدف است) چراکه معلوم است با آشکارشدن استراتژی مبارزه، طرف، به سد استراتژی اقدام میکند. محرمانه ترین مسائل درمبارزه سیاسی ویا جنگ ویا اغتشاشات همین استراتژی است و اهمیت آن در حدی است که اگر بیم برملاء شدن آن باشد کل استراتژی راتغییر میدهند.

باور، این است، از آنجاکه اعلیحضرت هیچ استراتژی برای براندازی جمهوری اسلامی ندارند لذا قبحی هم برای افشای چیزی که وجود ندارد، قائل نبوده اند والا نمیتوان یک دریک ملیون هم قبول کرد که اعلیحضرت از فساد افشاکردن استراتژی مبارزه جهت براندازی رژیم جمهوری اسلامی که خودشان فرموده اند «کوچکترین صدای مخالف رابه زندان اوین میبرند» آگاه نباشند و از باب گفتگوی پیرامون براندازی رژیم استقال بفرمایند.

^۱ - معمول براین است که رییس دفتر ویا منشی ویژه مطبوعالی در هنگام گفتگوی یک شخصیت در صحنه حاضر است و بدقت پرسش و پاسخ ها را باتوجه دقیق به سیاست کلی آن شخصیت دنبال می کند. هرگاه پرسش کننده از حد مجاز و حقوقی خارج شود وارد صحنه شده و مانع از ادامه گفتگو می شود. این روش در دفتر اعلیحضرت هرگز اعمال نشده و کسی که در اینکار تخصص ویژه داشته باشد در کنار ایشان نیست. شوربختانه. ح-ک

آرمان اعلیحضرت

آرمان اعلیحضرت برافکندن جمهوری اسلامی بدون خشونت است، این چنین آرمانی یک امر طبیعی است، و در همه انسان ها وجود دارد که بدون زحمت و کاروسرمایه گذاری و ریسک، به آرمان خود برسند حتی چنگیز مغول با همه اقتدارش، مایل بود که به مسالمت وبدون جنگ سرزمین ها را فتح کند و اگر مایوس میشد به حمله مبادرت میکرد (تاریخ مغول)

اتفاقا آمریکا هم درست همان روش مغول و چنگیز را تبعیت میکند آقای کلینتون بود که گفت: «ما سعی میکنیم اختلافاتمان را با مذاکره حل و کنیم و اگر نشد میرویم تا آخرش». اما این روش معمول، آنجایی سوال میرود که شخص، اولاً به عظمت موانع و مشکلاتی که در راه رسیدن به آرمانش وجود دارد، آگاه باشد و دوم اینکه مدتی متناسب برای رسیدن به آرمانش، در سایه بنشیند نه سی سال.

التیماتوم یا تمام حجت، وسیله آشنا و معمولی است که به سایه نشینی پایان میدهد.

حاشیه = اعلیحضرت درسی سال گذشته ۳ بار به جمهوری اسلامی التیماتوم داده اند که آخرین آن در همین سال جاری ۲۲ خرداد ۱۳۸۹ بوده است (پایان حاشیه)

پیروزی در دامان خیال

آرمان، غیر از هدف و مقصود است. > به آرزو و هوس بر نیاید این مقصود < بیان کننده تفاوت آرمان و آرزو با هدف است. آرمان، به معنای آرزو و آمال و هوس و امثال آنهاست و حدی هم بر آن متوقف نیست و در خیال، میتوان با آن خوش بود، در خیال میتوان با آن پرواز کرد، با خیال میتوان رژیم اسلامی غاصب ایران را ساقط شده به حساب آورد از رهبران اتراب مخفی و مزدیگانه و غیره در داخل کشور، حکومت موقت تشکیل داد و طرح تشکیل مجلس موسسان را مطرح ساخت و از محاکمه و بنحودگی و عتوسرمان بنایستار جمهوری اسلامی نوید داد از سیاست خارجی کشور، از سیستم اقتصادی و مقط جنین و بمجنس گرانی و همچنین اطمینان دان به کسانی که اموال مردم را مصادره و غصب کرده اند صحبت کرد، مثل فعالیت اتمی راز همین حالا در خیال، حل و فصل کرد، روابط سیاسی و حتی شناسایی اسرائیل را تصویر کشید، روابط با چین و روسیه و کشورهای عربی را به میل خود، متوقع بود و امثال آنها که در کتاب زمان انتخاب، در حاشیه آرمان، یعنی و بهم و خیال، گفته شده است.

اصرار در سایه نشینی

اعلیحضرت هم به عظمت و مشکلات و موانع تحقق امالشان آگاه هستند و هم به ادامه نشستن در سایه را پس از ۳۰ سال مصر، هستند و در این باب میفرمایند:

«بدلیل ماهیت سرکوبگر و خشن رژیم، فکرنمیکنم که بتوان کاملاً از خشونت اجتناب کرد امام باید جنبش خود را بر اصل عدم خشونت استوار کنیم حتی اگر ستایش نافرمانی مدنی در یک رژیم خونخواری ساده لوحانه بنظر برسد امامن از این مشی تخطی نمیکنم»

یعنی با آنکه اعلیحضرت، میدانند که ماهیت و عملکرد رژیم بسیار خشن و خونخوارانه است و حتی اگر تز نافرمانی مدنی ایشان ساده لوحانه بنظر برسد که رسیده است باز هم ایشان اصرار در سایه نشستن را خواهند داشت و از آن تخطی نخواهند فرمود. جالب اینجاست که اعلیحضرت، نافرمانی مدنی خودشان را در منزلت ستایش دانسته اند. خاقانی بیتی دارد که وصف الحال مورد است میگوید: «ستایشت، به حقیقت ستایش خویش است» کجای تز بی معنای نافرمانی مدنی ستایش برانگیز است؟ کاردی که برش ندارد که کارد نیست در رابطه با رژیمی که اعلیحضرت به حقیقت، آنرا خونخوار میدانند معلوم است که نافرمانی مدنی و عملکرد آن ساده لوحانه است. وانگهی اعلیحضرت در همین مصاحبه میفرمایند: «موفقیت راهبردها که مبتنی بر نافرمانی مدنی است بدون پشتیبانی جامعه بین المللی بدست نخواهد آمد»

بنابراین طرح نافرمانی مدنی معلق و مشروط به نیت ثالث است آنهم ثالثی که نامحدود است. آیابه چنین معلق و مشروط و مجهول میتوان طرح نماید آنهم طرح براندازی رژیمی چون جمهوری اسلامی؟؟

قاطعییت و شخصیت

البته که قاطعییت و پشتکار بسیار پسندیده است و قاطعییت، شخصیت ساز است ولی قاطعییت و پشتکار در کار مثبت نه در کار بی خاصیت و واهی که به ساده لوحی متصف است. ضرب المثل؛ «مرغ یک پا دارد» نشانگر قضاوت مردم نسبت به اصرارهای ناموجه است. عدم تخطی از قانون و نص، محترم و حکم است نه مشی، که حرکت و تصمیم شخصی است، پافشاری و اصرار در یک تصمیم شخصی که نشان داده شده بی بهره و بی تناسب با موقعیت دشمن و متضمن زیان مبارزه و اتلاف زمان است و از همه مهمتر خلاف نص و حکمی است که فرهنگ و سنت ایرانی آنرا متحول و بر اعلیحضرت مقرر داشته چه امتیازی است جز ارائه تصویر خود مختاری «هرچه من گویم، همان حکم است و تقدیر و قضا» وقتی انسان آماده است که جانش را برای نجات و وطنش بدهد چرا باید حاضر به تجدید نظر در خط مشی ای که خود ساخته است نباشد؟

هنوز زمان زیادی از اصرارهای ناموجه اعلیحضرت در رابطه با جنبش سبز و حمایت بیدریغ از آن نگذشته است که از موضع اصرار و ایستادگی در امور شخصی و نظری نافرمانی مدنی در این حد غیر قابل قبول اصرار میفرمایند.

اشاره تعبیر پذیر

در فرمایشات ایشان اشاره ای هم هست که تعبیر پذیر است و آن، آنجاست که فرموده اند: «ما باید جنبش خود را بر اصل عدم خشونت استوار کنیم»

مفهوم، در بیان ایشان رساگر این است که مایا تا کنون جنبشی نداشته ایم و اگر هم داشته ایم استراتژی نداشته است یعنی جنبشی هستیم بدون استراتژی و در تمثیل به مورد، ما ۳۰ سال است که نمیدانیم در کجای سایه نشسته ایم تا چه رسد که بخواهیم ترک سایه کنیم.

ادامه سوالات

پس از آنکه مصاحبه کننده با طرح سوال جاسوسی و اطلاعاتی اول خود، احساس میکند که اعلیحضرت آمادگی برای افشای هر چه بیشتر اطلاعات در مورد براندازی جمهوری اسلامی را دارند و در کلامی دیگر، توجهی به عملکرد این گفتگوها برای جمهوری اسلامی ندارند و یادارند ولی اهمیتی برای آن قائل نمیشوند سوال دوم و سوم و بعدی خود را مطرح میکند.

سوال میکند که برای خنثی کردن قدرت سپاه پاسداران در چه مرحله ای هستید؟ (به اهمیت اطلاعاتی و مهم بودن سوال و جواب، برای جمهوری اسلامی بویژه کلمه «در چه مرحله ای هستید» توجه فرمائید) اعلیحضرت میفرمایند: «از ۲۰ سال پیش با شماری از رؤسای آنان در تماس هستم- با محافل سیاسی رژیم هم تماسهایی دارم که با واسطه انجام میگیرد. اینها به حد کافی شخصیت های ارشد رژیم هستند که میهن پرست میباشند»

مصاحبه کننده که با بی پروائی اعلیحضرت در بیان استراتژی مبارزه علیه جمهوری اسلامی روبرو میشود به خودش اجازه میدهد با اظهار تعجب از اظهارات اعلیحضرت میدان بیشتری به ایشان برای ادای اطلاعات زیادتربدهد و با گفتن این جمله «تماس با پاسداران و بسیج؟ چگونه چنین چیزی ممکن است؟» اعلیحضرت تشویق میشوند، که مصاحبه کننده و بیشتر جمهوری اسلامی را از هدف تماس محرمانه با سران سپاه و بسیج و شخصیت های ارشد نظام که بعقیده اعلیحضرت مهین پرست هستند آگاه سازند و توضیح میدهند که: «باید نظامیان و شبهه نظامیان را متقاعد کرد که اکثریت آنها از تغییر رژیم زیان خواهند دید و همچنین باید رسماً بر عفو عمومی تاکید کرد.»^۲

ناگفته نگذاریم که همین توضیحاتی هم که اعلیحضرت داده اند کلی برای جمهوری اسلامی قابل استفاده است و اگر این تحریریه تشریح آن نمیدارد <اهل فن دانند که وحشت از چه هست>

سوال و جوابی بسیار مهم

مصاحبه کننده سوال میکند:

آیا هنوز هستند افسران ارتشی، که شماره بعنوان فرمانده خود در نظر میگیرند، در حالیکه غالباً پدر شمارانشناخته اند؟

پاسخ اعلیحضرت به سوال بالا قابل توجه و ماهیتی اساسی دارد. باتفاق آنرا میخوانیم:

«وقتی نظامیان و غیرنظامیان بامن تماس میگیرند، تماس گیری آنان بی سبب نیست چرا آنان کس دیگری را خطاب قرار نمیدهند؟ برای آنان، من معرف نوعی تداوم و حقانیت هستم» و بلافاصله بدون یک تجدید نفس، اضافه میفرمایند: «اما باید روشن بگویم که من فرمانده نیروی نظامی ارتش نیستم.»

اهمیت پاسخ اعلیحضرت لازم میسازد که موضوع رابه آزمایشگاه فکرواندیشه خودمان ببریم و آنالیز کنیم، با آنکه اعلیحضرت از هویت نهادی خودشان استفاده نمیکنند و خود را یک شهروند عادی میدانند و ۳۲ سال است که موضوع و موضع قانونی و سنتی ایشان در ایران مطرح علنی نیست و همانطور که مصاحبه کننده اعلام کرده <نظامیان حتی پدرشمارا نشناخته اند> چطور میشود که نظامیان و غیرنظامیان، دیگران را خطاب قرار میدهند و ایشان را معرف نوعی تداوم و حقانیت دانسته و خطاب قرار میدهند؟

پاسخ به این معضل رایکی از جامعه شناسان <که نامش در دست نیست> چنین داده است:

«وقتی نوزادی متولد میشود جامعه ارث چندین ساله خویش رابه وی تفویض میکند. حال ، مملو از گذشته و آینده است زیر اخلاق و روحیات یک ملت زانیده حیات گذشته و تاریخ آن ملت است»

همین حرف بزرگ را سعدی ما، در بیت معروف «پسرگر ندارد نشان از پدر - توبیگانه خوانش نخوانش پسر» یادآور شده است.

آنچه آن جامعه شناس مطرح کرده، کارنامه ای است مشهود، از حقیقت روحیات و اخلاق و وابستگی های قلبی ما بدون اینکه خودمان آگاه باشیم. ارثیه جامعه ایرانی مجموعه خصوصیتی است که ایرانیان را از ملتهای دیگر، از همه جهات متمایز و مشخص میسازد و این همان ژن است که عامل انتقال صفات ارثی است و در هر انسان و حیوانی شکل فیزیکی و معنایی میدهد. در میان این مجموعه وسیع بارزه ها، بارزه شاهدوستی، نمایان ترین و عمیق ترین آنهاست که بیش از ۲۵۰۰ سال ریشه و بافت و تنیدگی دارد.

^۲ - در جایگاهی که هنوز ما پرونده اتهامی جنایی تک تک افراد را نخوانده و بررسی نکرده ایم چگونه می توان از سوی مادران داغ دیده که تعدادشان بیش از میلیون است در بیرون از کشور بدون مشورت با مردم و همان مجلسی که بدنیاال مجلس موسسان با رای مردم تشکیل خواهد شد رای به برانست یک عده جنایتکار جنگی و جنایتکار حرفه ای داد... با کدام مشروعیت می توان عفو همگانی صادر کرد. در حالیکه مادران داغ دیده همواره تکرار می کنند من خون فرزندم را با بخشش تباه نخواهم کرد. ح-ک

همین نوزادی که امروز در جمهوری اسلامی از پدرومادری متولد میشوند که دوران سلطنت ایران رانندیده اند نوزاد آنها از ارثیه تاریخی و اخلاقی و گرایشهای قلبی به شاه بهره مند است بدون اینکه پدرومادرش بخواهند و یا نخواهند همچنان که در خون همان پدرومادرهم هست چه بخواهند و یا نخواهند.

بر همین اساس است که گاليله ميگويد: «چيزی که در قلب و خون من است با اين فشارها از بين نميرود»^۳

خصوصيات اخلاقی ما ایرانیان چه بد و یا خوب در خون ماست که قرون متمادی است در نسل بعد نسل جریان داشته و دارد.

ناظر بودم در مصاحبه های رادیو صدای ایران که اهالی شهرستان هابوسيله تلفن با اعلیحضرت گفتگو میکردند بیشترشان ایشان را اعلیحضرتا، پادشاهها، خطاب میکردند در حالیکه وقتی سن آنها پرسیده میشد معلوم میگردد که در دوران سلطنت ایران یا متولد نشده بودند و یا کودک خردسالی بوده اند.

برگردیم به پاسخ اعلیحضرت

اعلیحضرت در پاسخی که بسؤال مصاحبه کننده داده اند خودشان علت اینکه افسران ارتش ایشان را مخاطب قرار میدهند نه کسان دیگر را در عبارت زیر بیان میکنند:

«برای آنان من معرف نوعی تداوم و حقانیت هستم»

معنای این تعبیر اعلیحضرت این است که در خون و ژن آنان این حکم رسوب یافته که اعلیحضرت مظهر و نماد حقانیت هستند. کدام حقانیت؟ حقانیتی که تداوم داشته و تداوم آن هم، ریشه ای الهی و باستانی و تاریخی دارد و این همان هویت نهادی است که بافت اجتماعی ما و پیوند هویتی ملت را با شاه و ایران بهم تنیده است و در کلامی تاثیر بار، همان است که اعلیحضرت در ابتدای کتاب، فعالیت خودشان را از آن جدا ساخته اند.

حاشیه = جدائی اعلیحضرت از هویت نهادی شان یک امر تخیلی است، هویت نهادی در ذات وجود انسان است (پایان حاشیه)

هویت سازی

در همین روزها شجره نامه ای برای خامنه ای و خمینی از طرف اداره اوقاف منتشر شده که در آن گفته شده جد خامنه ای، امام سجاد و امامزاده عبدالله عموی اوست و جد خمینی هم امام موسی کاظم است.

این صحنه سازی برای این است که فرهنگ ماملت، ریشه ای است یعنی جامعه، مردم بی ریشه را تحویل نمیگیرد و همانطور که اگر عضوی رابه بدن دیگری پیوند کنند قبول نمیکند جامعه ما هم رهبری راکه ریشه از سلطنت و پادشاهی نداشته باشد رهبر واقعی و مشروع نمیداند «یا طریق جذب باید یا طریق اجتهاد» تاریخ ما گواه است کسانی که خواسته اند در نقش رهبری ظاهر شوند برای اینکه با استقبال و جذب مردم روبرو شوند خود را منسوب به کیان های گذشته دانسته اند و یاباه و فاداری به سلطنت و شاه متصف بوده اند.

^۳ نکته بسیار جالبی در امر پزشکی بروز کرده است که در اینجا لازم به یاد آوری است، درست دقت کنید، بدنبال آزمایش های دی ان ا DNA مشخص شده است که برخی انسان ها دو گونه دی ان ا دارند که بطور نمونه یک دی ان ا در مو، خون، و ادرار و آب دهانشان است و دی ان ا دیگر که همزمان و همزیست با دی ان ا اولی است در سلول ها و بافت های دیگر مثل پوست، یا ارگان های درونی بدن وجود دارند. این تجربه هنگامی ثابت شده است که یک بانو که چهار فرزند از یک شوهر داشته است هنگام درخواست کمک برای فرزندان دچار اشکال می شود و پس از بررسی های حقوقی و پزشکی معلوم می شود دارای دو گونه دی ان ا که همه مشخصات ارثی را با خود حمل میکند همراه دارد. از این نوع نمونه های پزشکی تابحال ۴۰ مورد در دنیا یافت شده است. این افراد تمام مشخصات ارثی و باورهای اشخاص را با خود حمل می کنند ولی شخصیت دوگانه به آنها نمی دهد لاقال تابحال در این چهل نمونه چنین موردی دیده نشده است. ح-ک

تصمیم اعلیحضرت به جدائی از هویت نهادی و حرکت در مسیر خود باوری، ایشان را از پیوند با سلطنت بظاهر جدامیسازد و در عین حال ملاحظه میکنید که آخوندهایی که ما آنها را احق میدانیم با چه موقع شناسی، پیوند فاسد خود را به افسد، به مردم حقه میکنند.

وحشت از فرماندهی

در سوال و جوابی که در فوق مطرح شد ملاحظه داشتید که اعلیحضرت پس از بیان وفاداری گروهی از ارتشیان به ایشان، بلافاصله میفرمایند «اما باید روشن بگویم که من فرمانده نیروهای نظامی ارتش نیستم»

این انکار چرا؟ این اعراض قاطع و ناموجه چرا؟ و این رویگردانی از تکلیف چرا؟

اعلیحضرت در مصاحبه با «ژان نوبل» گزارشگر بخش انگلیسی رادیو فرانسه بنابه درخواست گزارشگر خودشان را اینطور معرفی کردند:

نام من رضا پهلوی است و اگر بخواهید عنوان رسمی مرا به آن نصب کنید من بعنوان رضاشاه دوم نامیده می‌شوم

عنوان رسمی یعنی عنوانی که قانون به اشخاص میدهد و آن عنوان، علامتی است از حدود اختیارات، وظایف، مسئولیتها، امتیازات و مصونیتها. همان قانون اساسی که به اعلیحضرت عنوان رسمی پادشاه را تفویض کرده در اصل ۵۰ شاه را فرمانده نیروهای مسلح کرده است چگونه میشود که اعلیحضرت، در مقام و عنوان رسمی، پادشاه و رضاشاه دوم است و ایشان هم، مقام رسمی شان رابه سوگند وفاداری منسجم فرموده اند ولی فرمانده کل قوا را علی گدا میدانند؟

اعلیحضرت قانونا و شرعا فرمانده نیروهای مسلح ایران هستند ولی بمناسبت قوه غاصبانه، قادر به انجام وظائف فرماندهی مقرر در قانون اساسی نیستند. یعنی بالقوه فرمانده هستند اما بالفعل نیستند. ارتش که بی فرمانده نمیشود اگر اعلیحضرت خودشان را فرمانده ارتش ایران نمیدانند پس فرمانده ارتش کیست جز علی گدا؟ در اینصورت، این تراوشات، رسا گر چیست جز تائید ولایت فقیه و موقعیت فرماندهی ولی فقیه بر ارتش؟

اعلیحضرت در بخش آخر کتابشان میفرمایند: «برای من قابل تصور هم نیست که نهادهای این رژیم مورد تصدیق من است» آیا چنان اظهاری تصدیق و تأیید نهاد ولایت فقیه و اختیارات او از جمله فرماندهی بر نیروهای مسلح نیست؟ البته که هست. پس احتیاط لازم است. از حکیم مولوی است که: «این حقیقت را بدانیم که در دنبال بی اعتنائی به احتیاط و از دست دادن هشیاری، پشیمانی تلخی در انتظار ماست»

واقعا مانده ام سبب چه بوده که به این سرعت و راحتی وقاطع، تکلیف فرماندهی بر ارتش را از خودشان ساقط کنند؟ آیا اگر این تصریح و تأکید رانمی آوردند وحشت بود که جمهوری اسلامی از ایشان دعوت کند که فرماندهی ارتش را عهده داری شوند؟ یا اداره مالیات آمریکا مطالبه مالیات حقوق فرماندهی بر ارتش ایران را میکرد؟ آیا اگر موقعیتی پیش آمد که اعلیحضرت در مقام فرماندهی بر نیروهای مسلح فرمان دهند و با استفاده از آن موقعیت سقوط و اضمحلال رژیم خونخوار و غاصب جمهوری اسلامی را فراهم سازند، مشروعیت فرمان ایشان باین بیانات اِکراهی، چگونه قابل توجیه است؟

گرایش افسران ارتش به اعلیحضرت یک امر ریشه ای و ذاتی و هویتی است چرا اعلیحضرت به جای استقبال از آن، راه انکار را برمیگزینند؟ اصلا چه لزومی داشته که در مقابل آن ایجابی که از جانب نیروهای نظامی ارانه داده اند فوراً و بلافاصله رد ایجاب بفرمایند. یک فرمانده نظامی در صورت اسارت به دشمن هم، هنوز فرمانده است چرا باید در ارزیابی این گرایش پر نعمت و هویتی نظامیان کشور کوتاهی شود آنهم به این صراحت متالم کننده؟

اعلیحضرت در مصاحبه با خانم فریمن در مقابل این اظهار مصاحبه کننده که «قانون اساسی بشما حق داده که به ایران بروید و سلطنت کنید» اعلیحضرت فرموده اند «اینکه شما میگویند حق نیست یک وظیفه است» مشروح در سنکر ۳۳۲+۳۲۹

مقصود از این استناد این است که اعلیحضرت سلطنت و حقوق ناشیه از آن یعنی همین فرماندهی بر ارتش را یک وظیفه میدانند و وظیفه و تکلیف هم ناشی از تعهد است و مکلف نمیتواند یکطرفه آنرا از خود ساقط کند.

اعلیحضرت که در همین کتاب، جمهوری اسلامی را غاصب و نامشروع میدانند چگونه و چرا مسیر ادعای مشروعیت را برای رژیم غاصب ایران هموار میفرمایند؟

اعلیحضرت در پی همین انکار درد آور بی اعتبار، میفرمایند: «این بستگی به مردم ایران دارد که من در آینده نقش فرماندهی بر ارتش را داشته باشم یا خیر»

مفهوم حقوقی این بیان، رساگر این حقیقت است که ایشان تاروز نظرخواهی از مردم به اعتبار همان موقعیت رسمی که قانون اساسی مشروطه برای ایشان معین کرده و خود اعلیحضرت هم موضع رسمی خودشان را تائید فرموده اند فرمانده نیروهای مسلح هستند و انکار و اعراض ایشان موجه نیست.

خوبست اعلیحضرت به سیر فرماندهی شاه بر نیروهای مسلح ایران ناظر شوند تا این تصدیق برایشان ثابت شود که فرماندهی شاه ریشه ای تاریخی به قدمت ایران دارد و ملک و حق شخصی شاه نیست که قابل اعراض باشد.

وانگهی اعلیحضرت که به نظر مردم، در این حد اعتبار میدهند چرا دستاورد انقلاب مشروطیت و سنت ۲۵۰۰ ساله مردم ایران را در فرماندهی شاه نادیده میگیرند مگر انقلاب مشروطیت و قانون اساسی و دستاوردهای اجتماعی و اقتصادی دوران مشروطیت، تاشورش سیاه ۵۷ از مردم جدا بوده است؟

فرق است بین اینکه انسان تکلیف را از خود ساقط کند و یا قدرت و امکان انجام تکلیف را نداشته باشد. در حقوق مدرن و حقوق اسلامی هم این تفاوت منظور شده است اولی سرپیچی و دومی عذر موجه است.

اجازه فرمائید بقیه این نقد به نوبت آتی موکول گردد

امیر فیض